

**مهم هفته**  
**غنی: عملیات در برابر داعش مؤثر بوده‌است**  
**مذاکره‌ی ایران و چین برای افزایش روابط تجاری**

حسن روحانی و شی جین پینگ، رئیس‌جمهور ایران و چین، برای افزایش روابط تجاری دو کشور گفت و گو کردند. رسانه‌های ایرانی از قول آقای روحانی نوشته‌اند که ایران و چین درباره‌ی افزایش روابط تجاری "تا ۶۰۰ میلیارد دلار ظرف ۱۰ سال آینده" مذاکره کرده‌اند. علاوه بر این آنها درباره‌ی مسائل امنیتی و مبارزه با تروریسم نیز گفت و گو کرده‌اند.

به گزارش ایرنا آقای شی پس از دیدار با آقای روحانی گفت: "یقین دارم توسعه‌ی روابط بین‌المللی نه تنها به نفع دولت و ملت دو کشور، بلکه برای صلح و توسعه منطقه‌ی و جهانی هم کمک خواهد کرد."

واردات ایران از چین که در سال ۱۳۷۶ و آغاز دولت محمد خاتمی ۳۹۴ میلیون دلار بود، در پایان دولت آقای خاتمی در سال ۱۳۸۴ و بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی به ۲.۲ میلیارد دلار افزایش یافت. اما جهش اصلی در مبادلات تجاری ایران و چین به ویژه واردات ایران از چین در دولت‌های نهم و دهم در زمان ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد رخ داد. به گفته‌ی رئیس اتاق بازرگانی ایران و چین، حجم مبادلات دو کشور در سال ۱۳۹۰ به ۴۵ میلیارد دلار رسید که ۶.۵ میلیارد دلار آن واردات ایران از چین بود.

چین در برخی حوزه‌های نفت و گاز، سدسازی و یا احداث آزاد راه تهران-شمال سرمایه گذاری کرده اما در زمان تحریم‌های هسته‌ی، این کشور تحت فشار آمریکا از برخی سرمایه گذاری‌ها در صنعت نفت و گاز و سدسازی ایران کنار کشید یا از سرمایه گذاری جدید اجتناب کرد.

محمد اشرف غنی، رئیس جمهوری افغانستان که به تازگی از سویس به کابل بازگشته، اعلام کرد که عملیات نیروهای امنیتی افغانستان در مقابل نیروهای وابسته به گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) در ولایت ننگرهار در شرق افغانستان موفقانه و مؤثر بوده‌است.

در خبرنامه‌ی دفتر ریاست جمهوری افغانستان آمده که آقای غنی در دیدار با اشتون کارتر، وزیر دفاع امریکا در اروپا از شجاعت و فداکاری نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان قدرانی کرده‌است.

ولایت ننگرهار بخصوص ولسوالی اچین خاستگاه اصلی نیروهای وابسته به گروه موسوم به دولت اسلامی (داعش) است. چندی قبل نیز فرمانده نیروهای امریکایی در افغانستان اعلام کرد که داعش در نظر دارد ولایت ننگرهار را به پایگاه منطقه‌ی خود تبدیل کند.

آقای غنی در نشست داووس اعلام کرده که به منظور مبارزه‌ی مؤثر نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان با تروریسم، خواستار تجهیز و تقویت نیروی هوایی افغانستان و همچنین لشکر ۲۰۵ اتل در ولایت قندهار در جنوب افغانستان است.

وزیر دفاع امریکا در این دیدار وعده کرده که کشورش همکاری خود با افغانستان را بخصوص در زمینه‌ی آموزش و تجهیز نیروهای امنیتی افغانستان ادامه خواهد داد.

آقای غنی که در اجلاس مجمع جهانی اقتصاد در شهر داووس کشور سوئیس شرکت کرده بود، صبح دپروز به کابل بازگشت.

او در این نشست اعلام کرد که افغانستان با خطرهای جدید مواجه است و تروریسم به عنوان یک پدیده‌ی شوم افغانستان، منطقه و جهان را تهدید می‌کند.

**جنگ و صلحی که در دست ما نیست**



بهرام آمونبایی

**پایان جنگ در افغانستان غیر از مردم این کشور به سود هیچ یک از عاملان قدرتمند جهانی و منطقه‌ی نیست. آنچه میتوان در واقعیت دید اینست که سعی می‌شود گونه‌ی از توازن جنگی در میدان نبرد افغانستان وجود داشته باشد؛ به گونه‌ی که نه طالبان به حدی قدرتمند شوند که دست به تصرف کامل این کشور بزنند و نه دولت کابل به اندازه‌ی ضعیف گردد که توان حفاظت از شهرهای بزرگ را هم از دست دهد.**

**رقابت‌هایی که در سطح جهانی و منطقه‌ی با گذشت هر روز شدت می‌یابد بیانگر این توافق نانوخته است که جنگ در حال حاضر اگر نمیتواند به آسیای میانه گسترش یابد، دست‌کم باید در افغانستان حفظ شود.**

صفحه‌ی ۲

**عبدالخالق آزاد**  
**باور اعتقادی در گرو ساختار قبیلوی**



انگلیس‌ها قریب به دو قرن، غرض ایجاد سپهر محافظتی در شمال غرب شبه قاره، با ساختار قبیلوی درون ملیت حاکم در افغانستان بازی کردند. پس از جنگ دوم جهانی، پاکستان در هراس از مداخلات همسایه‌ی شمالی‌اش، گذشته از ساختار قبیلوی، بازی سیاسی با باورهای مذهبی مردم را به مثابه‌ی بهترین ابزار بازدارنده همچنان به آن افزود.

بازی نوین توسط ذولفقار علی بوتو آغاز، به وسیله‌ی جنرال ضیاءالحق سازماندهی و تمویل و پس از ختم جنگ سرد با دستان قدرتمند نظامیان آن کشور مورد حمایت قرار گرفته و پس از کالبدشکافی و آسیب‌شناسی فنی، نقایص آن برطرف و با راه‌اندازی بنیادگرایی طالبانی غرض دسترسی به اهداف

منطقه‌ی‌اش به مثابه‌ی شمشیر دو دم در سطح جهانی از آن بهره‌برداری شده است.

این بازی به ویژه پس از مرگ ملا عمر، امیر پیشین امارت اسلامی و جابه‌جایی اشرف غنی در ارگ کابل وارد مرحله‌ی پیچیده‌تر از پیش گردیده و حلقات متعدد و بازی‌گران دیگری را وارد این سباز شطرنج کرده است.

این جنبش بنیادگرایی که پس از ۲۰۰۱م تا ماورای دیورند عقب رفته بود، حال بار دیگر در ماورای آمو و حتا تا جزیره‌ی درقند، بسیاری از ساحات زمین را از زیر پای دولت پس گرفته است. ولی طالبان با وجود یک سلسله موفقیت‌ها که در جریان سال ۲۰۱۵ به آن دست یافتند، از درون...

صفحه‌ی ۳

**رهیاب علی آبادی**  
**مرکز فرماندهی دهشت‌افگان کجاست؟**



به گفته‌ی آقای امرخیل، "روز دوشنبه (۲۱جادی ۱۳۹۴) چهار فروند چرخبال ناشناس، در روستای مزید که تحت کنترل طالبان است فرود آمده‌اند و حین فرود آمدن این چرخبال‌ها، والیان نامنهاد طالبان برای ولایت‌های دور و بر غزنی نیز، در این روستا حضور داشته‌اند. در حدود ۲۰۰ طالب مسلح برای تأمین امنیت این چرخبال‌ها، توظیف شده بودند."

این مقام امنیتی در ادامه گفته است: "فرود آمدن هلیکوپترهای ناشناس در قلمرو طالبان، موضوع تازه نیست. چند روز پیش نیز، چندین چرخبال ناشناس در ولسوالی گیلان نشست و برخاست کرده بودند."

امرخیل در مورد گردهمایی والیان نامنهاد طالبان می‌گوید که "صبح دپروز (سه شنبه) شماری از آنها به پاکستان و شماری دیگر به ولسوالی آب بند..."

صفحه‌ی ۳

در رابطه به اینکه منشأی ظهور، مرکز تجمع و تمویل، اداره و رهبری گروه‌های تروریستی بخصوص طالبان در کجاست، از سالها بدینسو، در میان صاحب‌نظران و مردم افغانستان بحث‌ها و دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد. یک عده از مردم با استناد به تبلیغات رسانه‌های افغانستان، مرکز سوق و اداره‌ی طالبان را در آن سوی مرز، یعنی پاکستان میدانند. اما عده‌ی دیگر، برخلاف نظر فوق، معتقد اند که طالبان برخاسته از جنوب کشور اند و مرکزیت رهبری‌شان در ولایات جنوب و شرق افغانستان موقعیت دارد. ولی اکثریت مردم به این نظر اند که تروریسم و طالبان در پاکستان زاده شده و از آنجا تمویل، تسلیح، اداره و رهبری می‌گردند. از همین جاست که تروریستان بعد از انجام ماموریت‌شان در افغانستان، بلافاصله به پاکستان پناه می‌برند و در سایه‌ی حکومت آن کشور، به حیات جنایت‌بارشان ادامه می‌دهند.

به‌طور مثال، حامد کرزی، رئیس جمهور پیشین، بارها گفته بود که تروریست‌ها در روستاهای افغانستان نیستند. بلکه آنان در پاکستان مرکزیت داشته و از آنجا رهبری می‌شوند. اما اظهارات اخیر جنرال امین الله امرخیل، فرمانده پولیس ولایت غزنی، در مصاحبه با رادیو سلام وطن‌دار، عکس تبلیغات رسانه‌ها و باورمندی آنانی را که همصدا با رئیس جمهور اسبق، وجود تروریستان را در داخل کشور انکار نموده و مرکزیت طالبان را در پاکستان عنوان می‌کنند، به اثبات

## گپ مردم



### در غمات شریک ایم آزادی بیان!

ب. آذری

گروه طالبان هفته‌ی گذشته کارمندان تلویزیون طلوع، رسانه‌ی دیداری پریننده در افغانستان را آماج حمله‌ی تروریستی قرار داد که در نتیجه‌ی آن هفت تن کشته و بیست و پنج تن دیگر زخمی شدند. این گروه پیشتر دو رسانه‌ی دیداری (تلویزیون‌های طلوع و یک) را تهدید به حمله‌ی تروریستی کرده بود.

طلوع از زیرمجموعه‌ی گروه رسانه‌ی موبی، در کنار انتقادهایی که مردم از آن دارد، در جامعه‌ی رسانه‌ی افغانستان خوب درخشیده است و کمتر کسی را در کشور میتوان یافت که نام این رسانه را نشنیده باشد و یا بیننده‌ی برنامه‌های آن نباشد. طالبان با حمله به کارمندان تلویزیون طلوع که از سوی برخی، "رسانه‌ی سرنوشت‌ساز" خوانده می‌شود، سعی دارند به روزنامه‌نگاران مستقل و رسانه‌های افغانستان این هشدار را بدهند که اگر از خط‌قرمزهای تروریسم و بنیادگرایی اسلامی گذشتید با سرنوشت مشابه این رسانه روبرو خواهید شد.

رسانه‌ها تمثیل‌کننده‌ی آزادی بیان هستند و یکی از دستاوردهای انگشت‌شماری که افغانستان در چهارده سال گذشته داشته، رشد رسانه‌های دیداری، شنیداری و نوشتاری است. از این نظر، حمله‌ی تروریستی بر کارمندان تلویزیون طلوع، حمله به آزادی بیان است؛ آزادی بیانی که تنها طالبان دشمن آن نیستند. از مقام‌های فاسد دولتی گرفته تا مافیای زمین، جنگ‌سالاران پیشین، تندروان مذهبی، قوماندانان محلی و قاچاقبران مواد مخدر، همه در دشمنی با روزنامه‌نگاران و رسانه‌های افشاگر و تأثیرگذار کم نمی‌آورند.

افغانستان از هر نظر، بی‌ثبات و ناامن است و زندگی کمتر کسی مصون. بنابر این، خطر خشونت، تهدید و مرگ همچون سایه‌ی ترسناک بر شعور و اراده‌ی خبرنگاران و کارمندان رسانه‌ها نیز همواره سنگینی می‌کند.

حمله به کارمندان تلویزیون طلوع در حالی که عده‌ی را وادار به خودسانسوری بیشتر می‌کند- این کار ضربه‌ی مهلکی بر جریان اطلاع‌رسانی آزاد است- عده‌ی بی‌هم‌نسبت به ادامه‌ی کار رسانه‌ی منتقدانه و آگاهی‌بخش مصمم‌تر از پیش می‌سازد. نکوهش گسترده‌ی حمله‌ی تروریستی اخیر بر کارمندان تلویزیون طلوع نشان‌دهنده‌ی این واقعیت است که موج جدیدی از نفرت و انزجار علیه طالبان و بنیادگرایی اسلامی پدید آمده و این خبر خوشی برای جامعه‌ی رسانه‌ی کشور است.

رسانه‌های معیاری در افغانستان کارشان را متوازن و مطابق به اصول ژورنالیسم پیش می‌برند، و خبرسانی آزاد از واقعیت‌هایی که در بیرون از ذهن کارگران رسانه‌ی وجود دارند، یکی از وظایف اساسی آنها است. حمله به کارمندان این رسانه‌ها جفای بزرگی در حق اطلاع‌رسانی آزاد و بی‌سانسور است که طالبان و سایر گروه‌های تروریستی بیشترین بهره‌برداری را از آن به سود برنامه‌های تندروانه‌ی شان می‌کنند. اما توقع مصون ماندن رسانه‌ها از حمله‌های تروریستی گروه‌هایی همانند طالبان که علیه همه اعلان جنگ کرده اند، احماقانه است.

تنها راهی که رسانه‌ها می‌توانند با طالبان و سایر گروه‌های تروریستی مبارزه کنند، افشای هرچه بیشتر جنایت‌های روزانه و ماهیت ضد دموکراتیک و تمامیت‌خواهانه‌ی این گروه‌ها است. بنیادگرایی اسلامی مثل هر پدیده‌ی واپس‌گرایی دیگر از گسترش اطلاع‌رسانی آزاد و رشد آگاهی در میان شهروندان می‌ترسد. رسانه‌ها باید ثابت کنند که از تهدیدهای تروریستی نهادهای تولیدکننده‌ی ترس و وحشت نمی‌ترسند و همچنان مصمم به ادامه‌ی کار رسانه‌ی متوازن و روشنگرانه‌ی شان هستند. این تنها انتقام شایسته و مقدوری است که رسانه‌ها می‌توانند از گروه‌های تندرو اسلامی بگیرند.

# جنگ و صلحی که در دست ما نیست

مبارزه با جنگ‌گرایی حاکم باشد. تمام عاملان دخیل در مسئله‌ی افغانستان در تلاش مهار جنگ و نگهداشت آن به سطحی است که از کنترل آنها بیرون نشود.

دولت افغانستان هنگامی که نمیتواند واقعیت تلخ جنگ را به رؤیای صلح امیدبخش تبدیل کند، مجبور است زندگی کردن در آن را یاد بگیرد. این تلخ‌ترین و تراژیک‌ترین پیامد فسادزدگی‌ها، بی‌کفایتی‌ها و بدفهمی‌های سیاسی دولتمردانی است که همواره فرصت‌ها را از دست داده و از دستاوردهای افغانستانی‌ها به درستی پاسداری نتوانسته اند.

گویی این جغرافیا بوجود آمده تا برای دیگران بجنگد. اما در این جنگ چیزی که هرگز افغانستان قادر به یادگیری آن نبوده، گونه‌ی از سیاست همه‌پذیر و واقعیت‌ناهن است که صلح را در این کشور بیمه کند. حامد کرزی، رئیس جمهور پیشین گفته بود: "افغانستان همیشه برنده‌ی جنگ بوده، اما سیاست را باخته است." ولی مسئله‌ی را که کرزی نمی‌تواند به درستی درک کند، نقش عمده‌ی عامل خارجی در این جنگ است. مهم‌ترین دلیلی که افغانستانی‌ها نتوانسته اند در سیاست برنده شوند، این بوده که آنها آگاهانه برای خود نجنبیده اند. عنصر آگاهی سیاسی مستقلانه و پختگی استراتژیک در ذهن عامل افغانستانی هرگز وجود نداشته است. اگر دیروز جهادی‌ها مدعی بودند که برای نجات کشورشان و دین اسلام از چنگ "سوسیالیسم واقع‌ن موجود" اتحاد جمهوری‌های شوروی پیشین می‌جنگند، طالبان نیز امروز مدعی اند که به هدف پایان اشغال و برقراری دولت اسلامی با ایالات متحد آمریکا می‌جنگند. در حالی که این گروه‌ها هر دو به عنوان ابزارهای جنگ نیابتی قدرت‌های بزرگ جهانی عمل کرده و می‌کنند. دولت افغانستان نیز با آنکه سعی دارد نشان دهد در صدد دفاع از تمامیت ارضی این کشور است، نیز موقعیت مشخص و مستقلی در میدان نبرد کنونی ندارد. گویی همه سرباز اند، سرباز بیگانه‌ها!

سازش میان حکومت کابل و طالبان بتوان آنرا پایان‌یافته به حساب آورد. این جنگ بخشی از یک رقابت ژئوپلیتیک جهانی است که غرب به سرکردگی ایالات متحد آمریکا در یکسو و روسیه و چین در سوی دیگر آن قرار دارند. هر یک از این قدرت‌های بزرگ جهانی در سطح منطقه از متحدانی مثل عربستان سعودی، ترکیه، قطر، پاکستان، ایران و هند برخوردار اند که هر کدام گروه‌های نیابتی مورد حمایت خود را دارند.

جنگ جهانی پنجاهی که تازه آغاز شده، در دو شکل نظامی و سیاسی با گذشت هر سال شدت می‌یابد و در حال حاضر سازش قابل توجهی که نشان‌دهنده‌ی امید ما برای یک آینده‌ی بدون جنگ باشد، دیده نمی‌شود. در جهانی که شرکت‌های سلاح‌سازی با گذشت هر روز به میزان تولیدات‌شان می‌افزایند و برای دستیابی به بازارهای تازه‌ی فروش جنگ‌افزار در رقابت تنگاتنگ قرار دارند، چگونه می‌توان آینده‌ی روشنی برای صلح و ثبات جهانی و منطقه‌ی دید؟

پایان جنگ در افغانستان غیر از مردم این کشور به سود هیچ یک از عاملان قدرتمند جهانی و منطقه‌ی نیست. آنچه میتوان در واقعیت دید اینست که سعی می‌شود گونه‌ی از توازن جنگی در میدان نبرد افغانستان وجود داشته باشد؛ به گونه‌ی که نه طالبان به حدی قدرتمند شوند که دست به تصرف کامل این کشور بزنند و نه دولت کابل به اندازه‌ی ضعیف گردد که توان حفاظت از شهرهای بزرگ را هم از دست دهد.

رقابت‌هایی که در سطح جهانی و منطقه‌ی با گذشت هر روز شدت می‌یابد بیانگر این توافق نانوخته است که جنگ در حال حاضر اگر نمیتواند به آسیای میانه گسترش یابد، دست‌کم باید در افغانستان حفظ شود. از آنجا که این کشور از بستر مساعدی برای ادامه و نگهداشت جنگ و خشونت برخوردار است، برنامه‌ی یادشده به‌سادگی عملی می‌شود. در حالی که شبکه‌ها، قدرت‌ها و عوامل درونی و بیرونی زیادی اند که از سود هنگفت مالی به‌دست‌آمده از این جنگ نان می‌خورند، هیچ نیروی بزرگی در سیاست کلان افغانستان وجود ندارد که در صدد

افغانستان آخرین کمک‌های نظامی تازه‌ی را از هند و ایالات متحد آمریکا دریافت کرده است. همزمان، تلاش‌ها برای آغاز گفتگوهای صلح با طالبان که دولت کابل به آن چشم امید بسته نیز شروع شده است. هر سال با فرارسیدن فصل سرما این تلاش‌ها راه می‌افتد، اما با آغاز سال جدید خورشیدی که شروع فصل جدید جنگ نیز است، این تلاش‌ها کمرنگ شده و به فراموشی سپرده می‌شود. سال گذشته نیز پاکستانی‌ها امید زیادی برای حکومت غنی-عبدالله ایجاد کردند، به گونه‌ی که اشرف غنی برخی از امتیازهای یک‌طرفه را برای دولت اسلام‌آباد قایل شد. اما با فرارسیدن فصل گرما که حمله‌های طالبان به نیروهای امنیتی افغانستان شدت گرفت، امیدواری‌های اشرف غنی به یأس تبدیل شد و روابط میان کابل و اسلام‌آباد هم تنش‌زا. امسال اما به نظر می‌رسد که حکومت غنی-عبدالله سعی دارد فریب پاکستانی‌ها را نخورد و بنابر این از حالا برای فصل جدید جنگ که تا دو ماه دیگر آغاز خواهد شد، آمادگی نظامی می‌گیرد. تجهیز نیروی هوایی کشور با جت‌ها و هواپیماهای جنگی، بخشی از این تلاش‌ها است. در حالی که چشم‌انداز صلح در افغانستان تاریک و ناامیدکننده است، راه دیگری غیر از تقویت نظامی ارتش باقی نمی‌ماند.

#### جنگ جهانی پنهان

با توجه به فکت‌های غیرقابل انکار با یقین میتوان مدعی شد که جنگ اصلی در افغانستان تازه در حال آغازشدن است و این کشور در حال تبدیل‌شدن به یکی از میدان‌های جنگ سرد جدید می‌باشد. در این جنگ ویرانگر و فرسایشی رقیبان جهانی و منطقه‌ی سعی دارند با بهره‌برداری از ابزارهای نیابتی بر همدیگر غلبه کنند و یا رقبا را در گوشه‌ی دیگری از جهان وادار به پذیرش عقب‌نشینی و یا معامله سازند. جنگ افغانستان دیگر تنها بعد داخلی ندارد که با

**دولت افغانستان هنگامی که نمیتواند واقعیت تلخ جنگ را به رؤیای صلح امیدبخش تبدیل کند، مجبور است زندگی کردن در آن را یاد بگیرد. این تلخ‌ترین و تراژیک‌ترین پیامد فسادزدگی‌ها، بی‌کفایتی‌ها و بدفهمی‌های سیاسی دولتمردانی است که همواره فرصت‌ها را از دست داده و از دستاوردهای افغانستانی‌ها به درستی پاسداری نتوانسته اند.**

**گویی این جغرافیا بوجود آمده تا برای دیگران بجنگد. اما در این جنگ چیزی که هرگز افغانستان قادر به یادگیری آن نبوده، گونه‌ی از سیاست همه‌پذیر و واقعیت‌ناهن است که صلح را در این کشور بیمه کند. حامد کرزی، رئیس جمهور پیشین گفته بود: "افغانستان همیشه برنده‌ی جنگ بوده، اما سیاست را باخته است." ولی مسئله‌ی را که کرزی نمی‌تواند به درستی درک کند، نقش عمده‌ی عامل خارجی در این جنگ است. مهم‌ترین دلیلی که افغانستانی‌ها نتوانسته اند در سیاست برنده شوند، این بوده که آنها آگاهانه برای خود نجنبیده اند. عنصر آگاهی سیاسی مستقلانه و پختگی استراتژیک در ذهن عامل افغانستانی هرگز وجود نداشته است. اگر دیروز جهادی‌ها مدعی بودند که برای نجات کشورشان و دین اسلام از چنگ "سوسیالیسم واقع‌ن موجود" اتحاد جمهوری‌های شوروی پیشین می‌جنگند، طالبان نیز امروز مدعی اند که به هدف پایان اشغال و برقراری دولت اسلامی با ایالات متحد آمریکا می‌جنگند. در حالی که این گروه‌ها هر دو به عنوان ابزارهای جنگ نیابتی قدرت‌های بزرگ جهانی عمل کرده و می‌کنند. دولت افغانستان نیز با آنکه سعی دارد نشان دهد در صدد دفاع از تمامیت ارضی این کشور است، نیز موقعیت مشخص و مستقلی در میدان نبرد کنونی ندارد. گویی همه سرباز اند، سرباز بیگانه‌ها!**

## برگی از تاریخ

### موضع پاکستان

### در مورد خط دیورند

"دعوی پاکستان در منازعه‌ی پشتونستان بسیار صریح‌تر و کمتر پیچیده بوده و بر اساس‌های منطقی و قانونی و سیاست واقع‌بینانه بنا یافته است. پاکستان اظهار می‌کند که ادعاهای افغان‌ها مبنی بر پیوندهای تاریخی با پشتون‌ها عینن همان تاریخ باستان است. اگر بنا باشد که مرزهای ملی بر طبق تاریخ باستان دوباره کشیده شود، جهان به‌زودی در هرج و مرج فرو خواهد رفت. به همین شکل ادعای مبتنی بر هویت فرهنگی محض یک امر احساساتی بوده و بر واقعیت‌های جدید بنا نیافته است؛ بسا گروه‌های فرهنگی در سرتاسر جهان توسط مرزهای ملی از هم جدا شده‌اند و ادعاهای داعیان توحید قلمروهایی که اهالی آنها به عین زبان تکلم می‌کنند صرف آسیب می‌رساند و نمی‌توان بدان اجازه داد که تعیین حدود منظم ملل را مختل سازد.

بر علاوه پشتون‌های افغان خود یک گروه بسیار متفاوت بوده و یک اقلیت از مجموع نفوس در کشور خودشان می‌باشند؛ و موافقه نخواهند کرد اگر اتحاد شوروی بر ازبک‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها و سایر اقلیت‌ها در افغانستان که خویشاوندان فرهنگی و نژادی در اتحاد شوروی دارند، ادعا کند.

از لحاظ قانونی، پاکستان اظهار می‌دارد که خط دیورند هر قدر نواقص که شاید در ابتدا داشته باشد با آنهم خط مزبور بعن از جانب افغانستان لااقل در سه معاهده تصویب گردید. این خط از طرف اکثر ملل به حیث یک مرز بین‌المللی شناخته شده است. ممکن است عمل کردهای بریتانوی در مراحل نخستین از این تفسیر منحرف شده باشد ولی درسال ۱۹۴۷ وقتی که پاکستان بوجود آورده شد، بریتانیا خط دیورند را به عنوان مرز بین‌المللی هند شناخته و در لایحه‌یی که به هند و پاکستان آزادی داد تمام حقوق و تعهدات بین‌المللی را که در سابق حکومت بریتانیا از آنها برخوردار بود، به این دو کشور صریحن انتقال داد. پاکستان اظهار می‌کند که بریتانیا بعد از آن در چندین مناسبت علنن خط دیورند را سرحد بین‌المللی میان پاکستان و افغانستان خواند. در ۱۹۵۶ سازمان پیمان جنوب شرق آسیا (SEATO) که هم بریتانیا و هم ایالات متحد امریکا در آن عضویت داشتند، خط دیورند را به رسمیت شناخت. بنابر این پشتون‌هایی که در جانب پاکستانی خط دیورند زندگی می‌کنند، اتباع پاکستان می‌باشند و مدعیات افغان‌ها برخلاف این امر قانون بین‌الدول را نقض کرده، مداخله در امور داخلی پاکستان محسوب می‌گردد.

در راستای دلایل مبنی بر تعیین سرنوشت به‌قرار گفته‌ی پاکستان، پشتون‌ها در داخل خاک این کشور میسورالحال مرفه ترند، نسبت به اینکه اگر آنها مستقل می‌بودند و یا به افغانستان عقب‌مانده مدغم می‌شدند. پاکستان ادعا می‌کند که قطع نظر از چندین تن مخالف که از طرف افغانستان تحریک می‌شوند، هیچ جنبش آزادی‌خواهی قابل توجهی در پاکستان نیست، و نه هیچ نشانه‌یی دال بر میل و رغبت پیوستن با افغانستان موجود است. بنابر اظهارات پاکستان، رای‌گیری همگانی سال ۱۹۴۷ این حق را سلب کرد. زیرا یک اکثریت ۵۵ درصدی رای‌دهندگان واجد شرایط در آن شرکت نمودند و بیشتر از ۹۹ درصد آنها برای انضمام به پاکستان رأی دادند و جرگه‌های قبایلی به این نتیجه موافقت کردند. اگر تعیین سرنوشت از طرف افغانستان این قدر مهم پنداشته می‌شود، چرا پشتون‌های افغان را در پشتونستان شامل نمی‌نماید.

به عقیده‌ی پاکستان مدعیات افغان‌ها کوشش‌هایی است که در زیر پرده‌ی نازک اتحاد مناطق هم‌زبان، می‌خواهند خاک‌های پاکستانی را به‌خود ملحق کنند و راهی به بحر پیدا نمایند. این گفته به این حقیقت ثابت می‌شود که افغان‌ها بلوچستان راه، جایی که پشتون‌ها یک اقلیت کوچک اند، جزء پشتونستان می‌شمارند. چرا؟ پاکستان جواب می‌دهد، زیرا که این خطه به بحر راه دارد. خاطره‌های مالکیت قدیم افغان‌ها بر این اراضی بر اذهان شان یک‌سره مستولی گشته و می‌خواهند فتوحات و افتخارات سابق را دوباره در دنیای خیال زنده سازند. پشتونستان صرف یک عمل چشمگیر تبلیغاتی است، برای ایجاد نزاع در پاکستان و افزایش سرمایه‌ی سیاسی برای گروه حاکم در افغانستان که بسیاری از آنها حتا نمی‌توانند به پشتو سخن بگویند و زبان و عادات ایشان صبغهی فارسی به خود گرفته است.

سرانجام پاکستان اصرار می‌ورزد بر اینکه حتا عین موجودیت و همبستگی سیاسی آن با ادعاهای پشتونستان مورد تعرض قرار می‌گیرد. در صوبه‌جات و ایالت‌های پاکستان نژادها و گروه‌های مختلف، پنجابی‌ها، بلوچ‌ها، چترالی‌ها، هونزها، پشتون‌ها وغیره سکونت دارند، اجازه‌دادن حرکت جدایی‌طلبانه بر اساس نژاد و زبان به ویرانی پاکستان تمام خواهد شد. "

**منبع: کشور شاهی(افغانستان و ایالات متحد امریکا از سال ۱۸۲۸ تا ۱۹۷۳)**، نوشته‌ی **لیون پاولادا و لیلا پاولادا**، مترجم **پوهاند غلام صفدر پنجشیریی**، ۱۹۹۵، صص ۱۲۳–۱۲۶

منصور اختر استفاده می‌نمایند، ورنه اگر به آدرس دیگر دست یابند، راه مخالفت با آن جناح را در پیش خواهند گرفت.

در آن صورت این جنبش قبیلوی که در مجموع بنام تحریک طالبان و حامیان امارت اسلامی افغانستان کار می‌نماید، در صورتیکه توان مقابله با نیروی رقیب را نداشته باشد، به دولت تسلیم گردیده و مراکز ازدست‌رفته را با استفاده از امکانات ملیشه‌سازی دولت دوباره بدست می‌آورند. این بازی نه تنها در غرب بلکه شاید چندین بار در جنوب تکرار گردیده و یا ممکن است بار بار در غرب استمرار یابد.

جنبش طالبان در شرق و شمال‌شرق و یا شمال کشور دچار مشکلات دیگری گردیده است. در شرق کشور که اغلب نخبگان سیاسی آن غیرغلجایی و غیردرانی اند، داعشی‌ها درون ساختار قبیلوی نفوذ و در بسیاری از ولسوالی‌ها به نیروی مسلط تبدیل گردیده است. طالبان که در این نواحی زیر فشار داعش و ندرتن دولت قرار دارند، در دو جبهه ناچار به مصاف گردیده، اما جنبش‌های قبیلوی دیگر خود را در چوکات خیزش مردمی سازمان داده و با استفاده از امکانات ملیشه‌سازی دولت، هر که را با منافع آنان در تقابل قرار گیرد، هدف می‌گیرند. این‌گونه معاملات چندجانبه که ناشی از موقعیت استراتژییک شرق در مسیر تجارت و قاچاق مواد مخدر اند، در جریان قریب به چهار دهه‌ی اخیر سبب گردیده تا نخبگان ساختاری آن همواره از این فرصت‌طلبی‌ها بهره برده و در بسیاری موارد همانند ساختار حاکم در وزیرستان شمالی و جنوبی عمل کرده اند.

برخلاف در شمال کشور که اغلب نخبگان ساختار اجتماعی مربوط به طالبان به قبیله‌ی غلجایی تعلق دارد، از طروق مختلف این منطقه از مجاری نامرئی دولتی اکمال و تقویت گردیده است. در شمال کشور داعیه‌ی امارت اسلامی وسیع‌تر و بغرنج‌تر از جنوب و غرب بوده، در کنار قیادت سیاسی، توسعه‌ی قومی و عبور به آن سوی جیحون نیز به آجدنای آن افزوده می‌گردد.

# مرکز فرماندهی دهشت‌افگان...

ولسوالی‌های ولایت غزنی انتقال داده می‌شوند، تشکیل جلسه می‌دهند، در مورد طرح و تطبیق برنامه‌های کاری شان به بحث و بررسی می‌پردازند، امنیت جلسه‌ی خودشان را با ۲۰۰ طالب مسلح تأمین می‌کنند و بعد از ختم جلسه، بدون اینکه با موانع و مشکلی مواجه شده باشند، به‌صورت بسیار عادی و نورمال، بعضی‌شان به پاکستان می‌روند و بعضی دیگر به سمت ولایات مربوطه‌ی خویش، رهسپار می‌شوند.

با توجه به اینکه تجمع رهبران گروه طالبان در ولسوالی گیلان ولایت غزنی، آنهم توسط چهار فروند هلیکوپتر نمایانگر حضور گسترده و قدرت نظامی طالبان است، اکنون سئوال مطرح می‌شود که چگونه وضعیت به این حد دیگرگون شده تا آنجا که تروریستان شکست‌خورده در سال ۱۳۸۰، بار دیگر بر بخش اعظم افغانستان مسلط گردیده و دولت را تهدید به سقوط می‌نمایند؟

در این رابطه می‌توان گفت که عامل اصلی قدرت‌یابی مجدد طالبان، جز رهبری دولت کسی دیگر بوده نمی‌تواند. زیرا رئیس‌ان جمهوری افغانستان(کرزی و غنی)از مدتها قبل، موضع خودشان را در برابر طالبان نرم ساخته و به‌طور غیر مستقیم از آنان حمایت کرده اند.

به‌طور مثال، حامد کرزی طالبان جنگجو، تروریست و جنایت‌کار راه "برادران ناراضی" خطاب نمود؛ و اشرف غنی آنان را "مخالفین سیاسی" خواند.

کرزی مقاومت‌گران ضد تروریست را به‌عنوان جنگ‌سالاران، خطرناک‌تر از طالبان خواند و اشرف غنی بجای اینکه طالبان را بخاطر ایجاد اداره‌ی موازی تهدید کند، والیان مبتکر و موفق حکومت را به اتهام رهبری اداره‌ی موازی، سرزنش کرد.

حامد کرزی مسئولیت حملات تخریبی مانند انتحار، انفجار و ترور را به‌رغم اینکه طالبان کار خودشان عنوان

# باور اعتقادی در گروه...

درگیر یک نوع بیماری واگیر ساختاری گردیده که ترمیم آن به این زودی‌ها حتا برای حامیان منطقی‌ی این گروه هم مشکل به نظر می‌رسد. این بیماری که از طبیعت ساختار اجتماعی که طالبان به آن مربوط است، سرچشمه می‌گیرد، در مجموع بدنه‌ی آنرا در همه‌ی سطوح متأثر ساخته است. ساختار اجتماعی‌یی که طالبان بر مبنای آن شکل گرفته، بر اساسات سنتی‌ی قبیلوی استوار بوده و تقریبن مشابه ساختار اجتماعی حاکم بر اعراب عصر جاهلیت (پیش از اسلام)است. این ساختار در کل بدنه‌ی طالبان را که از آن منبع انرژی می‌گیرد، تحت تاثیر قرار داده و این‌ جنبش را در مجموع در قالب یکی از تشکل‌های قبیلوی که زیر مجموعه‌ی یک قوم را تمثیل می‌نماید، سازمان داده است.

نقش ساختار اجتماعی و بستر قبیلوی درون جناح‌های مختلف به ظاهر طالبان، آن‌چنان جدی به نظر می‌رسد که در هر منطقه دستجات طالب مظهر و سمبول آرایش نظامی و توانمندی قبیله‌ی مشخص را در همان ساحه نمایندگی می‌نماید.

این‌گونه انشعاب درونی که به شکل جدی زیر پوست بدنه‌ی طالبان ریشه دوانده در بسیاری مناطق به نفع دولت هم تمام گردیده و قبیله‌ی مخالف خود را در مصاف با طالبان درون چوکات دولت نظم داده است.

طالبان که اکنون به چندین جناح در سطح کل، اما در مجموع متأثر از ساختار عشیره‌وی قبایل است، در هر منطقه خود را درون چوکات نظام قبیلوی عشیره‌یی خاصش سازمان داده است.

تحریک طالبان در غرب که در آن نواحی جناح ملا محمد رسول آخذ بنام امیر امارت اسلامی فعال بوده و به جناح اسحاق‌زی‌های متعلق به درانی‌ها، تعلق عشیروی دارند، کمتر درون آن طالبان مربوط به قبایل

غزنی و عده‌ی هم به میدان وردگ رفتند."

این اظهارات و افشاگری فرمانده پولیس غزنی که از اهمیت خاص اطلاعاتی و امنیتی برخوردار است، پرده‌ی فریب و اغفال را از سیاست و عملکرد دولتمداران افغانستان برداشت و به همگان واضح ساخت که در افغانستان دو حکومت و اداره‌ی موازی وجود دارد؛ "حکومت وحدت ملی" در شهرهای بزرگ آنهم از طرف روز اعمال حاکمیت می‌کند، اما گروه‌های دهشت‌افغن، در مناطق و ولسوالی‌ها بخصوص در ولایات جنوب شرق، از طرف شب و روز، بر مردم فرمان می‌رانند و به تطبیق قوانین‌شان می‌پردازند.

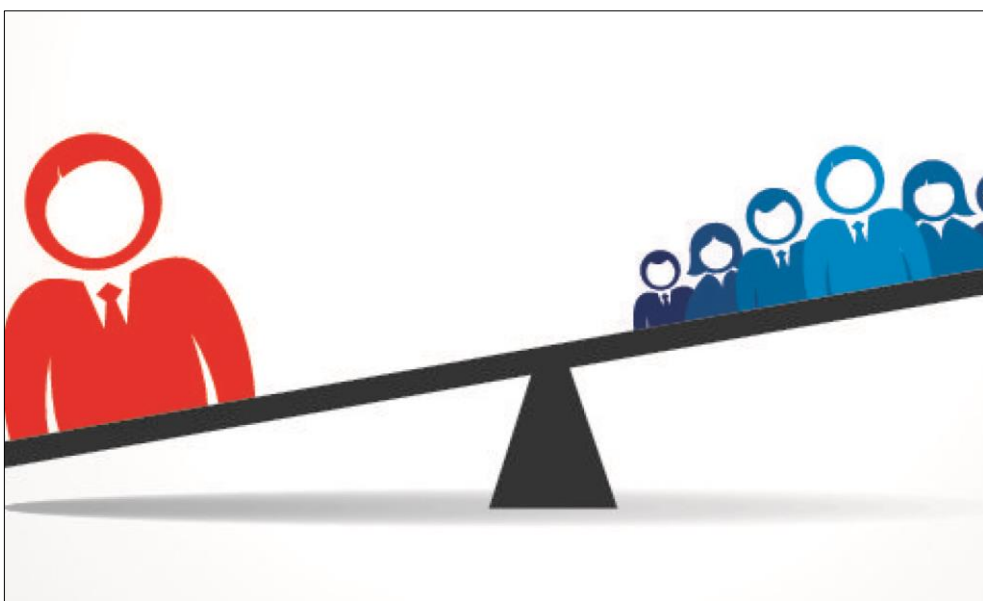
این در حالی است که رهبران دولت "وحدت ملی" بخاطر بدست‌آوردن سهم بیشتر از صلاحیت‌ها و امکانات دولتی برای خود و اطرافیان‌شان، شدیدن مصروف مجادله و رقابت، با یکدیگر اند.

رهبران دولت افغانستان پیش از این دشمن مشترک‌شان را که عبارت از طالبان جنگجو و شرکای بین‌المللی آنان است، در پاکستان تصور می‌کردند. اما حالا که مرکزیت سوق و اداره‌ی دشمن در داخل افغانستان تثبیت گردیده است، روشن نیست که آنان چه واکنشی از خود نشان خواهند داد.

اکنون برای مردم ما و جهانپان به اثبات رسیده است که گروه‌های افراطی و تکفیری تحت عنوان تحریک طالبان، القاعده و داعش در افغانستان، مناطق امن زیادی را در کنترل داشته و در ساحت تحت اداره‌ی شان تجمع نموده، با خاطر آرام، امور جنگی شان را از لحاظ تبلیغاتی و تسلیحاتی سازماندهی می‌کنند؛ به جلب و جذب جوانان ناآگاه به صفوف شان می‌پردازند و به آموزش تازه‌واردان، رسیدگی می‌نمایند.

حالا چگونه می‌توان وجود مرکزیت رهبری طالبان را در داخل افغانستان نادیده گرفت؟ در حالی که والیان طالبان در ولایات جنوب و شرق کشور، ذریعه‌ی هلیکوپتر به یکی از

## انسان‌ها با هم نابرابرند، اما چرا؟



ارتش، رسانه‌ها، فرهنگ، نظام آموزشی، نظام حقوق جزایی و نهادهای تاثیرگذار دیگر را نیز در گرو خود قرار می‌دهند. در جامعه‌ی امروزی، طبقات اجتماعی طوری شکل گرفته که افراد جامعه از همان آوان پیدایش که در همان طبقه زاده می‌شوند، و تا دم مرگ در همان طبقه باقی بمانند. خیلی افراد کمی در جهان است که بتواند خود را از طبقه‌ی پایین به بالا بکشاند. به‌خصوص در کشورهای توسعه یافته، سیستم اجتماعی طوری طراحی شده است که طبقات محروم شاید هرگز قادر تغییر موقعیت طبقاتی شان نباشند. در جامعه‌ی در حال توسعه نیز، طبقات اجتماعی در قالب ساختار نظام‌مند اجتماعی طوری رتبه‌بندی شده است که افراد طبقه‌ی محروم نمی‌توانند به طبقه‌ی حاکم جامعه صعود کنند. اگر نهایت تلاش هم بکنند، می‌توانند از طبقه‌ی پایین به طبقه‌ی متوسط ارتقا یابند.

افراد جامعه زمانی می‌توانند از طبقه‌ی به طبقه‌ی دیگر صعود کنند که سرمایه اجتماعی-اقتصادی، تحصیلات، شغل، موقعیت سیاسی، پایگاه اجتماعی، پول، ثروت، زمین و امتیازات بیشتری بدست بیاورند. با کسب تحصیلات بالاتر، شغل بهتر، درآمد بالا، ثروت بیشتر، سرمایه‌ی بیشتر، این امکان وجود دارد که تنها افراد معدودی از فقر، محرومیت، نابرابری، ستم، بی‌عدالتی و بدبختی به صورت نسبی نجات یابند. اما، جامعه ممکن نیست از این نابرابری رهایی یابد؛ اما می‌شود که افراد جامعه برای کاهش این نابرابری‌ها تلاش کنند. چون به گفته‌ی مارکس که تنها با از بین رفتن طبقه، دولت، مالکیت خصوصی، تقسیم کار، نظام سرمایه‌داری، انجام انقلاب و برقراری نظام بدون طبقه، انسان‌ها به نظام برابر دست می‌یابند. اما این نسخه نیز در قرن بیستم جوابگو نبود.

به نظر من، انسان‌ها تنها می‌توانند در تعیین میزان نابرابری نقش داشته باشند؛ اینکه انسان‌ها به چه میزانی از نابرابری در جامعه تحمل کنند، چقدر این نابرابری‌ها را کاهش دهند، چه میزانی از نابرابری ضروری، سودمند، دموکراتیک، مشروع و قانونی است، را می‌توانند تعیین کنند. اما نمی‌توانند نابرابری را از جامعه کاملن از بین ببرند؛ چون نابرابری بخشی از زندگی انسان هاست و به عنوان اقتدار عقلانی-قانونی قابل توجیه است.

### پانوشته:

۱. شماره‌ی ۹۹۴، روزنامه‌ی اطلاعات روز، کابل
۲. نگاهی به جهانی شدن و نابرابری با تاکید بر ایران، نوشته‌ی فرشیذ یزدانی بروجنی، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی، سال پنجم، شماره ۱۸، ۱۳۸۴، ص ۶
۳. ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، نوشته‌ی جوئل شارون، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، ۱۳۸۸، چاپ هفتم، تهران: نی، ص ۱۰۴
۴. همان، ص ۱۰۳
۵. همان، صص ۱۰۷ و ۱۰۲
۶. همان، ص ۱۱۴

افراد متعددن آنچه را نظام عقلانی، نابرابری می‌پندارند به وجود می‌آورند تا اطمینان پیدا کنند که تقسیم قدرت و مسوولیت به گونه‌ی روشن و کارآمد برقرار گردیده است. وبر می‌نویسد که ما در سه حوزه (عرصه) در جامعه نابرابریم: عرصه‌ی اقتصادی، عرصه‌ی اجتماعی و عرصه‌ی سیاسی. ما می‌توانیم این را به طبقه (عرصه‌ی اقتصادی): نژاد، شغل، تحصیلات، جنسیت، عضویت گروه قومی (عرصه‌ی اجتماعی)؛ و موقعیت سیاسی (عرصه‌ی سیاسی) ترجمه کنیم. افزون بر این، جامعه‌شناسان یادآور می‌شوند، در درون هر سازمان تا دانشگاه تا محل کار ما موقعیت‌هایی بدست می‌آوریم که نابرابرند، حتا هنگامی که ما در گروه‌های کوچک به کنش متقابل می‌پردازیم یا حتا با فرد دیگری، نظامی بوجود می‌آوریم که در آن موقعیت‌های غیررسمی ما تقریباً همیشه نابرابرند. (۵)

یکی از متغیرهای دیگری که وبر آنرا به عنوان عامل نابرابری اجتماعی قلمداد می‌کند، "امتیازات" است که مارکس آنرا "مالکیت خصوصی" قلمداد می‌کرد. "امتیازات شامل همه‌ی مزایایی است که کنتشگر به علت موقعیتش در جامعه یا سازمان اجتماعی دریافت می‌کند. برای مثال، درآمد، مسکن، فضای دفتر کار، مراقبت‌های بهداشتی و پزشکی و فرصت‌های آموزشی. بنابر این، ما هم از نظر قدرت (توانایی) تحقق اراده‌ی خود و هم از لحاظ امتیازات (مزایایی که دریافت می‌کنیم) نابرابر می‌شویم و این هر دو نابرابری از ستیزه‌ی اجتماعی ناشی می‌شود. نابرابری امتیازات نه تنها از ستیزه‌ی اجتماعی بلکه از تقسیم کار نیز ناشی می‌شود. کارفرمایان بیشتر از کارگران پول بدست می‌آورند، پزشکان بیشتر از پرستاران و ستاره‌های راک بیشتر از معلمان درآمد دارند. (۶)

متغیرهایی که ماکس وبر و کارل مارکس برای تبیین نابرابری اجتماعی بر می‌شمارند، هر یک از این متغیرها می‌تواند نابرابری گوناگونی را در جامعه خلق کنند. به طور مثال، قدرت اجتماعی ناشی از امتیازات و مالکیت‌ها، می‌تواند در کنار دیگر مزایا، اعتبار اجتماعی نیز بوجود بیاورد. بدین معنا که افراد ثروتمند نه تنها دارایی دارند، بلکه در حوزه‌ی سیاست، اقتصاد و اجتماع مورد احترام نیز قرار می‌گیرند. اینها (ثروتمندان)، به صورت آگاهانه و سیستماتیک تمام نهادها، فرهنگ، فرایندهای اجتماعی شدن، ابزار زور و تولید را طوری در اختیار گرفته‌اند که بتوانند این "نظام آهنین الگارشی" را حفظ کنند. آنان این همه را طوری سازماندهی می‌کنند که افراد جامعه، زبان آنها، ارزش‌های آنها، انتظارات آنها، قوانین آنها را با کمال میل می‌پذیرند و حتا برای حفظ نظام نابرابر (ثروتمندان) تلاش نیز می‌کنند. این‌ها، فرایند اجتماعی شدن در جهان را ترسیم می‌کنند و به افراد طبقه‌ی حاکم جامعه، نوآوری و رهبری را می‌آموزند، درحالی‌که به افراد متعلق به طبقه‌ی پایین، چگونگی اطاعت از مافوق و حفظ سلسله مراتب اجتماعی را. اگر شخصی از طبقات پایین، برای رهبری و نوآوری تلاش کند، او را از هر طریق به اتهامات گونه‌گون از جامعه حذف می‌کنند. طبقه‌ی حاکم، نه تنها ثروت و اقتصاد جامعه را در اختیار می‌گیرند، بلکه سیاست، حکومت،

بنیاد غیردولتی آکسفام که در زمینه‌ی ریشه‌کن‌سازی فقر، نابرابری و بی‌عدالتی فعالیت می‌کند، در گزارش تازه‌ی خود اعلام کرد که دارایی ۶۲ نفر در جهان معادل مجموع ثروت ۳/۵ میلیارد نفر، حدود نصف مردم جهان است. نظر به این گزارش فاصله‌ی طبقاتی و نابرابری توزیع ثروت بین مردم جهان در فاصله سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ بیشتر شده است. یعنی پنج سال پیش دارایی ۳۸۸ نفر معادل ثروت حدود نصف مردم جهان بود.

این نهاد بین‌المللی پیش‌بینی کرده بود که دارایی انباشته ۱٪ از ثروتمندترین افراد جهان، در سال جاری (یعنی در سال ۲۰۱۶) از مجموع دارایی ۹۹ درصد مردم جهان بیشتر خواهد شد. اما این نابرابری توزیع ثروت یک سال زودتر (در ۲۰۱۵) رقم خورد. (۱)

خواندن این گزارش، انسان را به این فکر و می‌دارد که چرا انسان‌ها با هم نابرابر اند؟ اساس این نابرابری‌ها در کجاست؟ چرا ثروت یک فیصد ثروتمندترین افراد جهان معادل مجموع دارایی ۹۹ درصد مردم جهان باشد؟ این نابرابری اجتماعی را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ و جامعه‌شناسان به نابرابری اجتماعی چگونه می‌نگرند؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، بهتر است از کارل مارکس-فلیسوف، اقتصاددان و جامعه‌شناس قرن ۱۹- آغاز کنیم، که می‌گفت: "در اقتصاد نظام سرمایه‌داری اگر قدرت خرید نباشد، افراد به معنای واقعی وجود ندارد. ترازوی ارزش انسان‌ها با سنگ قدرت خرید کار می‌کند و قدرت خرید افراد نیز به میزان و نوع اشتغال آن‌ها بستگی دارد و اینان (کارگران) تنها زمانی می‌توانند زندگی کنند که کاری بدست آورند و فقط هنگامی می‌توانند کار بدست آورند که کار شان بر سرمایه بیفزاید. (۲)"

مارکس سه دلیل را در زمینه‌ی نابرابری بیان می‌کند:

۱. تقسیم کار
۲. تضاد اجتماعی
۳. وجود مالکیت خصوصی.

از نظر مارکس، مادام که جامعه این سه ویژگی را به وجود می‌آورد، نابرابری در جامعه وجود خواهد داشت. (۳)

به گفته‌ی مارکس که منشای این نابرابری‌ها، تقسیم کار اجتماعی است. تقسیم کاری که انسان‌ها را از هم متمایز ساخت. این تمایز بستر را برای کسب امتیازات بیشتر و کار بهتر فراهم کرد و انسان‌ها را در یک ستیزه‌ی همیشگی برای کسب چیزی ارزشمند سوق داد، در این ستیزه، بعضی‌ها برنده و بعضی هم بازنده شدند. کنتشگران برنده، همواره در پی حفظ داشته‌ها و کسب دارایی‌های بیشتر بودند. این مسئله، انسان‌ها را به دو طیف متفاوت دارا و نادر تقسیم کرد. کنتشگران دارا، برای حفظ مالکیت شان، "قانون حفظ مالکیت خصوصی" را تدوین کردند و داشته‌هایش را به عنوان "مال من" حفظ کردند. همین طور این نابرابری در سراسر جهان گسترش یافت و ساختار اجتماعی نابرابر را شکل داد. این ستیزه‌ی اجتماعی، معمولان قدرت اجتماعی بیشتری را به همراه داشت. این قدرت اجتماعی منجر به کسب موقعیت‌های برتر اجتماعی شد و همین موقعیت‌های برتر و امتیازات بیشتر، متضمن استمرار تقسیم کار نابرابر گردید، که در قالب ساختار اجتماعی بروز کرد.

"ساختار اجتماعی، الگوی اجتماعی است که شامل مراتب نابرابر است؛ بنابراین، در هر کجا که این الگو توسعه یابد، یک نظام دائمی نابرابری ایجاد می‌شود و افراد در سراسر جامعه و در سراسر هر سازمان اجتماعی رتبه‌بندی می‌شود. بدین سان، این نه طبیعت انسان هاست که نابرابری ایجاد می‌کند و نه برتری یا فروتری طبیعی یا نیروهای مافوق طبیعی، بلکه بیشتر کنش متقابل اجتماعی و ایجاد الگوهای اجتماعی است که نابرابری می‌آفریند. (۴)

بعضی از جامعه‌شناسان از جمله ماکس وبر و امیل دورکیم، نابرابری اجتماعی را در جامعه نسبتن مشروع می‌پندارند. "وبر این نظام نابرابری را به عنوان اقتدار "عقلانی-قانونی" یا "اقتدار بروکراتیک" (رتبه‌بندی تمدنی موقعیت‌ها بر حسب قدرت اجتماعی در سازمان) توصیف می‌کند. هدف این کار چیست؟ پاسخ وبر این است که هدف آن کارایی است؛ در جهان مدرن، از آنچه که کارایی در سازمان بسیار اهمیت دارد،

### نقد اجتماعی

## حضور غنی در اجلاس داووس با دست‌ان خالی!

کیم... سیما بهار

محمد اشرف غنی، رئیس جمهور صبح روز چهارشنبه همراه با یک هیئت عالی‌رتبه برای اشتراک در مجمع جهانی اقتصاد به شهر داووس-سوئیس رفت. او می‌خواهد در کنار شرکت در این اجلاس با رئیس‌ان شرکت‌های اقتصادی بزرگ دنیا و سرمنشی ناتو نیز دیدار کند. در این سفر دو روزه، او می‌خواهد یک نشست سه جانبه‌ی افغانستان، پاکستان و امریکا را نیز داشته باشد.

رئیس جمهور غنی در حالی در این اجلاس شرکت می‌کند که روز سه شنبه ایسا-اداره‌ی حمایت از سرمایه‌گذاری در افغانستان، از وضعیت سرمایه‌گذاری در کشور سخت انتقاد کرد و گفت: "نامانی گسترده، عدم سیاست‌گذاری کارا برای جذب سرمایه‌گذاران، عدم حمایت و بی‌توجهی دولت از سرمایه‌گذاران ملی و بین‌المللی از جمله‌ی چالش‌های عمده‌ی سرمایه‌گذاری در افغانستان است." قربان حقجو- رئیس ایسا، میزان سرمایه‌گذاری در یک دهه‌ی گذشته را ناکافی خواند و افزود: "دولت هیچ اقدام جدی برای رفع مشکلات سرمایه‌گذاران نکرده است و این باعث دلسردی آنان از سرمایه‌گذاری و حتا باعث فرار سرمایه‌ها از کشور شده است." اما عبدالله-رئیس اجرائیه در این نشست به سرمایه‌گذاران وعده داد که به مشکلات آنان رسیدگی خواهد شد. وی افزود: "مبنای سیاست اقتصادی "حکومت وحدت ملی" فقرزدایی، ایجاد اشتغال، رفاه عمومی و توسعه‌ی همکاری‌های منطقی است. دولت متعهد به افزایش تولیدات داخلی و گسترش تجارت در افغانستان است."

عبدالله عبدالله، وقتی با غرور تمام می‌گوید که "حکومت کارهای خوبی در زمینه‌ی اقتصاد انجام داده است که نتیجه‌ی آن سال آینده معلوم خواهد شد!" انسان انگشت حیرت به دهان می‌کند، که سران حکومت از تمام مشکلات و چالش‌های فراراه مردم افغانستان چشم‌پوشی و آگاهانه واقعیت‌های عینی جامعه را کتمان می‌نمایند.

رئیس جمهور نیز با دست‌ان خالی در مجمع جهانی اقتصاد حضور یافته و از رئیس‌ان شرکت‌های چندملیتی و غول‌های اقتصادی جهان خواست تا برای سرمایه‌گذاری در افغانستان وارد این کشور شوند! درحالی‌که "حکومت وحدت ملی" و رهبران حاکم هنوز نتوانسته‌اند، از سرمایه‌گذاران ملی پشتیبانی کرده و از فرار سرمایه‌های ملی جلوگیری نمایند.

اگر از عبدالله عبدالله بپرسیم که کارهای خوبی را که در دوران حکومت غنی، در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری در افغانستان انجام شده است، فهرست کند، شاید یک جمله هم در زمینه نتواند بنویسد. همین طور اگر از رئیس جمهور بپرسیم که شما تلاش دارید تا سرمایه‌گذاران بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری وارد افغانستان شوند، آیا بستر مناسب سرمایه‌گذاری را در افغانستان ایجاد کرده اید؟ آیا امنیت سرمایه‌گذاران، شرکت‌ها و راه‌های ترانسپورتی را تامین کرده اید؟ آیا برق، آب، زمین، قانون حمایت از سرمایه‌گذاران، قرضه‌های دولتی برای سرمایه‌گذاران، شفافیت در پروسیجر گمرکات، کنترل مارکیت، زیربناها و نیروی انسانی متخصص در افغانستان وجود دارد؟ آیا فساد اداری، بروکراسی خشک دولتی و اقتصاد مافیایی از این کشور رخت برسته است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها لب نخواهد گشود. چون بعد از حاکمیت کرزی، نه تنها بستر امن برای سرمایه‌گذاری در این کشور بوجود نیامده، بلکه خیلی از زمینه‌هایی که در یک دهه‌ی گذشته برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی شکل گرفته بود، را نیز به سوی نابودی سوق داده اند.

سیاست‌گذاری اقتصادی ناکاراه، نبود میکانیسم حمایت از سرمایه‌گذاران داخلی و فقدان بستر مناسب برای سرمایه‌گذاری خارجی از جمله‌ی چالش‌های عمده‌ی فراراه توسعه‌ی سکتور خصوصی در افغانستان است.

اگر دولت افغانستان می‌خواهد چهره‌ی اقتصادی بهتر به خود بگیرد، برای مردمان این دیار، از طریق رشد سکتور خصوصی و حمایت سرمایه‌گذاران داخلی بستر مناسب اشتغال‌زایی فراهم کند و از سوی دیگر با آوردن امنیت و حفظ ثبات سیاسی، بستر مناسب سرمایه‌گذاری را برای سرمایه‌گذاران خارجی فراهم کند، در غیر آن، دولت کابل به شراشیب سقوط نزدیک خواهد شد.